

زبان و ادبیات فارسی



(فراگیر دوم (علوم بهداشت) - ۹۹)

کله مثال ۶: واژه قافیه در همه گزینه‌ها «ماضی نقلی» است، به جز.....

- (۱) وه که پراکنده شد آنچه شد اندوخته
(۲) یوسفی ارزان چنین کس چو تو نفروخته
(۳) روشنی طلعتش زهره و مه سوخته
(۴) کیست که امشب ز رخ مشعله افروخته

پاسخ: گزینه «۲» وه که پراکنده شد آنچه شد اندوخته: وه که پراکنده شد آنچه اندوخته شد.

در تمام گزینه‌ها ماضی نقلی (صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + ام، ای، است، ایم، اید، اند) آمده است مگر در گزینه (۲).

کله مثال ۷: «مگوی آن سخن کاندان آن سود نیست» کز آن آتشت، بهره جز دود نیست»

توضیح: «نیست، نیست» ردیف است؛ چون عیناً تکرار شده است و به یک معنی می‌باشد.

کله مثال ۸: در بیت زیر «ردیف» در کدام گزینه به درستی بیان شده است؟

- مخور هول ابلیس تا جان دهد
همان کس که دندان دهد نان دهد»
(۱) جان دهد، نان دهد
(۲) جان، نان
(۳) دهد، دهد
(۴) جان، دهد نان

پاسخ: گزینه «۳» «دهد، دهد» ردیف است؛ زیرا عیناً تکرار شده است.

(فراگیر پنجم - ۹۹)

کله مثال ۹: در کدام بیت، «ردیف و قافیه» هر دو وجود دارد؟

- (۱) ابلهی دید اشتری به چرا
(۲) چشمه کوچک چو به آنجا رسید
(۳) یکی مال مردم به تلبیس خورد
(۴) به بازیچه مشغول مردم شدم
گفت نقشست همه کژ است چرا
وان همه هنگامه دریا بدید
چو برخاست لعنت بر ابلیس کرد
در آشوب خلق از پندر گم شدم

پاسخ: گزینه «۴» قافیه: به کلماتی که در انتهای هر مصراع بیایند، هم وزن باشند و در حرف آخر با هم مشترک باشند، قافیه گفته می‌شود.

ردیف: به کلماتی که دقیقاً عین هم باشند و بعد از قافیه بیایند، ردیف می‌گویند. یک شعر یا یک بیت می‌تواند ردیف نداشته باشد.

در گزینه (۴) واژه‌های مردم و گم قافیه و واژه شدم ردیف واقع شده است.

کله مثال ۱۰: کدام گزینه از نظر قافیه با بقیه‌ی گزینه‌ها متفاوت است؟

- (۱) «صبا اگر گذری افتد به کشور دوست
(۲) «به جان او که به شکرانه جان برافشانم
(۳) «من گدا و تمنای وصل او هیهات
(۴) «از ما گمان حسن و وفا بود دوست را
بیار نفعه‌ای از گیسوی معنبر دوست
اگر به سوی من آری پیامی از بر دوست
مگر به خواب ببینم خیال منظر دوست
شکر خدا که راست شد آخر گمان دوست

پاسخ: گزینه «۴» زیرا در این گزینه، واژه‌ی «گمان» قافیه است و حرف اصلی آن «ن» است، اما در سایر گزینه‌ها «معنبر، بر، منظر»، کلمات قافیه هستند،

لذا حرف «ر» حرف اصلی قافیه می‌باشد. واژه‌ی «دوست» نیز در تمام گزینه‌ها ردیف است.

کله مثال ۱۱: «بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران» کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران»

توضیح: «بهاران - یاران»: کلمات قافیه / «ان»: حروف الحاقی / «ر»: حرف اصلی قافیه (حرف روی)

کله مثال ۱۲: در بیت «ببرهیز و پیچان شو از خشم اوی»

حرف روی در کدام گزینه، به درستی بیان شده است؟

- (۱) «ی» (۲) «و» (۳) «ب» (۴) «م»

پاسخ: گزینه «۴» «خشم، چشم» کلمات قافیه هستند و حرف «م» نیز در این دو کلمه، حرف اصلی قافیه (حرف روی) می‌باشد. (اوی، اوی) ردیف است.



کلمه مثال ۱۳: واژه قافیه در بیت زیر کدام است؟

(فراگیر ششم - ۹۷)

«با من بگو تا کیستی، مهری؟ بگو، ماهی؟ بگو
 (۲) مهری و اشکی (۳) ماهی و آهی (۴) مهری و آهی
 (۱) بگو و بگو»

پاسخ: گزینه «۳» با من بگو تا کیستی، مهری؟ بگو، ماهی؟ بگو/ خوابی؟ خیالی؟ چیستی؟ اشکی؟ بگو، آهی؟ بگو

قافیه: به حروف مشترکی گفته می‌شود که در واژه‌های پایانی قرینه‌های شعر منظوم تکرار می‌شود؛ واژه‌هایی که این حروف مشترک در آن‌ها آمده است «کلمات قافیه» نامیده می‌شوند.

در بیت سؤال بگو ردیف و واژه‌های ماهی و آهی کلمات قافیه هستند.

علم بیان

(۱) تشبیه: ادعای همانندی میان دو یا چند چیز برای بیان صورتهای خیالی است. غرض از تشبیه، توصیف، اغراق، مادی کردن حالات و ... است.

کلمه مثال ۱۴: روی او مانند ماه، زیبا است.

تشبیه: در علم بیان مانند کردن چیزی است به چیزی دیگر. تشبیه ماندگی مبتنی بر کذب است یا با اغراق همراه است؛ یعنی باید دو چیز را که در واقع به یکدیگر شبیه نیستند یا حداقل شباهتی آشکارا ندارند را به هم مانند کنیم. در تشبیه، نویسنده یا شاعر شباهتی را ادعا و برقرار یا آشکار می‌کند؛ بنابراین، جمله‌ای که تمام ارکان تشبیه را داشته باشد، اما مبتنی بر صدق باشد - چون مخیل نیست، تشبیه نیز به حساب نمی‌آید. تشبیه دارای چهار رکن است: مُشَبَّه، آنچه به چیزی مانند شود؛ مُشَبَّه‌به، آنچه مشبّه را بدان مانند کنند؛ وَجْه‌شَبَّه، صفت مشترک مشبّه و مشبّه‌به؛ ادات تشبیه: برخی از حروف اضافه از قبیل چو، همچو، چون، مانند در زبان فارسی و الفاظی مثل «ک» و «کآن» در زبان عربی. مشبّه و مشبّه‌به را دو طرف تشبیه یا طرفین تشبیه می‌نامند. ذکر طرفین در تشبیه الزامی است، زیرا حذف هریک، تشبیه را به استعاره بدل می‌سازد، اما ذکر ادات تشبیه و وجه شبه اختیاری است.

کلمه مثال ۱۵: در بیت زیر، چند «تشبیه» وجود دارد؟

(فراگیر دوم - نوبت صبح ۹۸)

«مرغ دل تا دام زلف و دانه خال تو دید
 طایر اندیشه‌ام افتاد در دام هوس»

(۱) چهار (۲) پنج (۳) دو (۴) سه

پاسخ: گزینه «۲» در این بیت پنج اضافه تشبیهی وجود دارد: مرغ دل/ دام زلف/ دانه خال/ طایر اندیشه/ دام هوس.

کلمه مثال ۱۶: کدام بیت، از آرایه «تشبیه» بی‌بهره است؟

(فراگیر چهارم - نوبت عصر ۹۸)

(۱) گفتا برون شدی به تماشای ماه نو از ماه ابروان منت شرم باد رو
 (۲) ز عقل و عافیت آن روز بر کران ماندم که روزگار حدیث تو در میان انداخت
 (۳) مفروش عطر عقل به هندوی زلف ما کان جا هزار نافه مشکین به نیم جو
 (۴) تخم وفا و مهر در این کهنه کشته‌زار آن گه عیان شود که بود موسم درو

پاسخ: گزینه «۲» در گزینه (۱) ماه ابروان (ابروان تو مانند ماه خمیده است) / در گزینه (۳) هندوی زلف (زلف مانند هندو سیاه است) / گزینه (۴) تخم وفا (وفا مانند دانه است). گزینه ۲ تشبیه ندارد.

ارکان تشبیه

۱- مشبّه: چیزی یا کسی است که قصد مانند کردن آن را داریم. مشبّه، پایه و اساس جمله‌ی تشبیه است و تمامی جمله‌ی تشبیه، به خاطر «مشبّه» ساخته می‌شود.
 ۲- مشبّه‌به: کلمه‌ای که «مشبّه» را به آن همانند کنند. برای فهم یک تشبیه باید به سراغ «مشبّه‌به» رفت که مهم‌ترین پایه‌ی تشبیه است؛ زیرا وجه شبه از آن استنباط می‌شود.

۳- وجه شبه: صفت یا صفات مشترکی که بین «مشبّه» و «مشبّه‌به» ایجاد می‌شود.

۴- ادات تشبیه: کلماتی که بین مشبّه و مشبّه‌به ارتباط برقرار می‌کند. عبارتند از: چو، مانند، مثل، بسان و ...

نکته ۴: «مشبّه» و «مشبّه‌به» ارکان اصلی تشبیه هستند. که اگر فقط این دو رکن در تشبیه به کار رود، آن را تشبیه «بلیغ» گویند که رساترین تشبیه و زیباترین آنهاست و اگر یکی از طرفین تشبیه (مشبّه، مشبّه‌به) به دیگری اضافه شود، آن را اضافه‌ی تشبیه می‌نامند.

کلمه مثال ۱۷: آنش عشق - نور یقین - دریای سپهر - کوزه چشم - مشبّه‌به مشبه - مشبّه‌به مشبه



مثال ۱۸: با توجه به بیت «شبی چون شبه، روی شسته به قیر / شبّه: مشبه‌به (۱) / شبی: مشبه (۲) / چون: ادات تشبیه (۳) / روی شسته به قیر: وجه شبه (۴) / کدام گزینه نادرست است؟

پاسخ: گزینه «۴» وجه شبه «سیاهی» است که در بیت، ذکر نشده است.



مثال ۱۹: در کدام بیت، تشبیه به کار رفته است؟

(۱) «شخصی به هزار غم گرفتارم / بی‌زلفت و بی‌گناه محبوسم»
 (۲) «در دام جفا شکسته مرغی‌ام / خورده قسم اختران به پاداشم»
 (۳) «در دام جفا شکسته مرغی‌ام / بی‌زلفت و بی‌سبب گرفتارم»
 (۴) «خورده قسم اختران به پاداشم / بسته کمر آسمان به پیکارم»

پاسخ: گزینه «۳» زیرا شاعر خود را به «مرغی گرفتار» تشبیه کرده است و همچنین، ترکیب «دام جفا» اضافی تشبیهی (تشبیه بلیغ) است.



مثال ۲۰: در بیت زیر، «مشبه‌به» کدام کلمه است؟

«نه این ریسمان می‌برد با منش / که احسان کمندی است در گردش»

(۱) گردن (۲) احسان (۳) ریسمان (۴) کمند

پاسخ: گزینه «۴» در این بیت تشبیه این چنین آمده است: احسان مانند کمندی در گردن اوست (احسان مشبه و کمند مشبه‌به است).



مثال ۲۱: کدام سروده «فاقد» تشبیه است؟

(۱) او به شیوهٔ باران پر از طراوت تکرار بود
 (۲) آینهٔ ضمیر من جز تو نمی‌دهد نشان
 (۳) پاسی از شب رفته بود و برف می‌بارید
 (۴) زندگی آتشگهی دیرنده پابرجاست

پاسخ: گزینه «۳» در این بیت (چو آتش تیشه می‌زد) تشبیه است.
 ۱- او مانند باران با طراوت بود. ۲- آینه ضمیر اضافه تشبیهی است. ۴- زندگی مانند آتشگهی است.



۲) استعاره

در لغت به معنی «عاریت خواستن» و در اصطلاح ادبی آوردن لفظ در معنی غیرواقعی است که بین معنی واقعی و غیرواقعی، «علاقه‌ی مشابهت» دیده می‌شود. **نکته ۵:** اساس استعاره، مبتنی بر تشبیه است. استعاره، نوعی مجاز است یعنی شاعر در استعاره واژه‌ای را به علاقه‌ی مشابهت به جای واژه دیگر به کار می‌برد.

فرق تشبیه و استعاره: در تشبیه ادعای همانندی داریم. اما در استعاره ادعای یکسانی.

انواع استعاره

الف) استعاره‌ی مصرّحه: یعنی بیان «مشبه‌به» و اراده‌ی تمامی ارکان تشبیه. آوردن لفظی که در غیر معنی اصلی به کار می‌رود. غرض از استعاره‌ی مصرّحه، اغراق، تاکید، ایجاز، محسوس و عینی کردن امور و... است.

مثال ۲۲: «تو چنین خانه کن و دل شکن ای باد خزان / گر خود انصاف کنی مستحق نفرینی»
 توضیح: در مثال بالا «باد خزان» استعاره از «معشوق» است.



ب) استعاره مکنیه: یعنی ذکر «مشبه» با یکی از لوازم و ویژگی‌های «مشبه‌به»، که این جزء یا ویژگی می‌تواند به «مشبه» اضافه گردد یا به آن اسناد داده شود. **نکته ۶:** استعاره «مکنیه»، بیشتر به صورت اضافه‌ی استعاری بیان می‌شود که از اضافه‌شدن چیزی به «مشبه» حاصل می‌شود.

مثال ۲۳: «بر بوی یقین درین بیابان رفتیم / وز عالم تن به عالم جان رفتیم»
 توضیح: در مصراع اول «بوی یقین» استعاره‌ی مکنیه و اضافه‌ی استعاری است.



ارکان استعاره

گاهی لوازم یا ویژگی «مشبه‌به» در جمله به «مشبه» اضافه می‌شود که در این صورت «اضافه‌ی استعاری» است.



مثال ۱: سر نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره از آن چکید و نامش دل شد

توضیح: «روح» را به بدنی تشبیه کرده که «رگ» داشته باشد و «رگ» را که یکی از ویژگی‌های «مشبه‌به» است به «روح» اضافه کرده است.

مثال ۲: مردی صفای صحبت آینه دیده از روزن شب شوکت دیرینه دیده

توضیح: «شب» را به اطاقی تشبیه کرده که «روزن یا پنجره» داشته باشد و «روزن» را که یکی از ویژگی‌های «مشبه‌به» بود به «شب» اضافه کرده است.

نکته: جمله‌ای که در آن آرایه استعاره به کار رفته، نسبت به جمله‌ای که دارای آرایه تشبیه است، ادبی‌تر است.

نکته: در اضافه‌ی استعاری «مضاف» در معنی حقیقی خود به کار نمی‌رود و ما «مضاف‌الیه» را به چیزی تشبیه می‌کنیم که دارای جزء یا اندامی است، ولی چنین جزء و اندامی که «مضاف» است برای «مضاف‌الیه» یک واقعیت نیست، بلکه یک تصور و فرض است.

مثال: دست روزگار (دست برای روزگار یک تصور و فرض است).

روزن شب (روزن یا پنجره‌ای برای شب یک تصور است و واقعیت ندارد).

نکته مهم: در استعاره مکنیه چنانچه مشبه‌به، انسان باشد، به آن «تشخیص» گویند.

الف) مستعار لّه (مشبه)؛ ب) مستعار منه (مشبه‌به)؛ ج) جامع (وجه شبه).

مثال ۲۴: دندان طمع - دست روزگار - روی سخن - روی روز - رخ اندیشه - پای مرگ - لب دریا - گوش عقل

توضیح: دندان طمع ← در این مثال طمع مانند گرگ، درنده است، که یکی از لوازم گرگ (مشبه‌به)، داشتن «دندان» است.

لوازم مشبه به مشبه مشبه به وجه شبه

نکته ۷: استعاره مکنیه‌ای که «مشبه‌به» آن «انسان» باشد، «تشخیص» یا «انسان‌انگاری» می‌نامند.

مثال ۲۵: در کدام گزینه «استعاره‌ی مصرّحه» به کار نرفته است؟

- ۱) «در دایره‌های کامدن و رفتن ماست
 - ۲) «آتش‌ست این بانگ نای و نیست باد
 - ۳) «کنون باید این مرغ را پای بست
 - ۴) «نه آوای مرغ و نه هرای دد
- آن را نه بدایت نه نهایت پیداست»
هر که این آتش ندارد نیست باد»
نه آنگه سر رشته بردت ز دست»
زمانه زبان بسته از نیک و بد»

پاسخ: گزینه «۴» در گزینه‌ی یک: «دایره» استعاره از «دنیا» / در گزینه‌ی دو: در مصراع دوم «آتش» استعاره از «عشق» / در گزینه‌ی سه: «مرغ» استعاره از «جوانی» است.

مثال ۲۶: در کدام گزینه «اضافه‌ی استعاری» و «استعاره‌ی مکنیه» به کار نرفته است؟

- ۱) «کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب.»
- ۲) «وی پای شکوه عرصه پیمای باش.»
- ۳) «به غفلت بدادی ز دست آب پاک.»
- ۴) «ای که در چنگ قضا، تو گرفتاری.»

پاسخ: گزینه «۳» در گزینه‌ی (۱): رخ‌اندیشه (اندیشه، رخ ندارد) / در گزینه‌ی (۲): پای شکوه / در گزینه‌ی (۴): چنگ قضا، اضافه‌ی استعاری و استعاره‌ی مکنیه است. / در گزینه‌ی (۳): آب پاک، استعاره‌ی مصرّحه از «جوانی» است.

(فراگیر دوم - نوبت صبح ۹۸)

مثال ۲۷: در کدام عبارت، «استعاره» یافت می‌شود؟

- ۱) توانگر فاسق کلوخ زراندود است.
- ۲) علم، سلاح جنگ شیطان است.
- ۳) در زیر این طاق بلند، سخن از عدالت بسیار گفته‌اند.
- ۴) چراغ حیات به وزش باد ممات فرو میرد.

پاسخ: گزینه «۳» در گزینه سوم طاق بلند استعاره از دنیا است و در سایر گزینه‌ها آرایه تشبیه است.

۳) مجاز

به کار بردن لفظ در معنی غیرواقعی با رعایت علاقه و قرینگی آن.

مثال ۲۸: «یدالله فوق ایدیهم» یعنی «قدرت خداوند، برتر از توانایی ایشان است.»

توضیح: در این مثال، کلمه‌ی «ید» به معنی «دست» و مجاز از قدرت، زور و سلطه است.



نکته ۸: زمانی می‌توانیم کلمه‌ای را در معنی غیر واقعی آن به‌کار ببریم که بین معنی حقیقی و مجازی آن، اولاً ارتباط و مناسبتی باشد و ثانیاً قرینه‌ای باشد تا ذهن را به معنی مجازی کلمه، متوجه سازد.

علاقه: پیوند و تناسبی است که میان حقیقت و مجاز وجود دارد. علاقه به چند نوع می‌باشد (جز و کل، حال و محل، سبب و مسبب، مجاورت و ...)

مثال ۲۹: سرلشگر: «سر» به معنی عضو در قیاس با تن و بدن. این ارتباط و مناسبت را «علاقه» می‌گویند. لذا در تعریف علاقه باید گفت: پیوند و تناسبی است که میان حقیقت و مجاز وجود دارد.

علاقه بر چند نوع می‌باشد: (جزء و کل، حال و محل، سبب و مسبب، مجاورت و ...)

قرینه: لفظ یا حالتی است مقرون به سخن که ذهن شنونده و خواننده را از توجه به معنی وضعی و حقیقی کلمه، منصرف و به معنی غیرحقیقی آن متوجه می‌کند؛ به همین سبب آن را «قرینه‌ی صارفه» نامیده‌اند.

مجاز مرسل: علاقه‌ی مجاز اگر از نوع مشابهت نباشد به آن «مجاز مرسل» می‌گویند.

نکته ۹: استعاره، نوعی مجاز است که علاقه‌ی آن «مشابهت» باشد، استعاره از سویی با مجاز مرتبط است و از سوی دیگر با تشبیه.

مثال ۳۰: «زاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد / وز تگرگ نازپرور مالش عناب داد»

توضیح: زاله: استعاره از اشک روشن و شفاف / نرگس: استعاره از چشم / گل: استعاره از رخ و گونه / تگرگ: استعاره از دندان‌های سفید و شفاف / عناب: استعاره از لب. در مثال بالا فقط «مشبّه‌به» ها ذکر شده و مشبّه و بقیه‌ی ارکان تشبیه حذف شده است که به آنها «استعاره‌ی مصرّحه» می‌گویند.

مثال ۳۱: در کدام گزینه «مجاز» به‌کار رفته است؟

(۱) «در کف هر کس اگر شمعی بدی.»

(۲) «اندر آن تاریکیش کف می‌بسود.»

(۳) «کافور بر آن ضمد کردند.»

(۴) «پنج روزی که در این مرحله مهلت داری.»

پاسخ: گزینه «۳» در گزینه (۱) و (۲): «کف»، مجاز از دست است. (ذکر جزء، اراده‌ی کل) / در گزینه (۴): «پنج روز» مجاز از عمر / در گزینه (۳): «کافور» استعاره از برف است.

مثال ۳۲: در کدام گزینه «مجاز» به‌کار رفته است؟

(۱) «وز حبیبم سر بریدن است.»

(۲) «بر آن چهره خندانش گریان شدند.»

(۳) «اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم.»

(۴) «ترگش عربده جوی و لبش افسوس کنان.»

پاسخ: گزینه «۱» در گزینه یک «سر» مجاز از «اندیشه» است؛ زیرا «سر» محل و جایگاه اندیشه است.

مثال ۳۳: در بیت «بر آشفته عابد که خاموش باش / تو مرد زبان نیستی، گوش باش» کدام آرایه‌ی ادبی به‌کار رفته است؟

(۱) جناس

(۲) لف و نشر

(۳) مجاز

(۴) تشبیه

پاسخ: گزینه «۳» «زبان» مجاز از سخن است؛ زیرا زبان، ابزاری است که سخن با آن بیان می‌شود.

مثال ۳۴: کدام بیت، «فائد» آرایه مجاز است؟

(۱) بنا کرد و نان داد و لشکر نواخت

شب از بهر درویش شب‌خانه ساخت

(۲) بدو گفت خندان که نام تو چیست

تن بی‌سرت را که خواهد گریست

(۳) بر آشفته ایران و برخاست گرد

همی هر کسی کرد ساز نبرد

(۴) خروشی برآمد ز دشت و ز شهر

غم آمد جهان را از آن کار بهر

پاسخ: گزینه «۲» مجاز: عبارت است از کاربرد واژه، در معنی غیر اصلی خود که برای رسیدن به معنی مجازی و عدول از معنی حقیقی باید مناسبتی یا علاقه‌ای بین معنی حقیقی و مجازی وجود داشته باشد تا ذهن بتواند به مفهوم مورد نظر شاعر برسد.

در بیت چهارم دشت و شهر مجاز به علاقه محلیه دارند یعنی مردم شهر

در بیت اول لشکر به علاقه حال و محل مجاز است یعنی لشکریان.

در بیت سوم نیز واژه ایران به علاقه محلیه مجاز است یعنی مردم ایران.

کله مثال ۳۵: آرایه‌های بیت زیر کدام‌اند؟

(فراگیر دوم (علوم بهداشت) - ۹۹)

«به یاد روی شیرین بیت می‌گفت

چو آتش تیشه می‌زد کوه می‌سفت»

(۱) استعاره، تشبیه، ایهام تناسب (۲) مجاز، کنایه، ایهام تناسب (۳) مجاز، تشبیه، جناس (۴) استعاره، کنایه، اسلوب معادله

پاسخ: گزینه «۳» مجاز: کاربرد واژه، در معنی غیر اصلی خود که برای رسیدن به معنی مجازی و عدول از معنی حقیقی باید مناسبتی یا علاقه‌ای بین معنی حقیقی و مجازی وجود داشته باشد تا ذهن بتواند به مفهوم مورد نظر شاعر برسد. در اینجا «بیت» مجاز جزء به کل به معنی شعر است. تشبیه: اگر کسی یا چیزی را به کسی یا چیزی دیگر مانند کنیم از تشبیه استفاده کرده‌ایم. در این بیت (چو آتش تیشه می‌زد) تشبیه است.

جناس: یکسانی و همسانی دو یا چند واژه در واح‌های سازنده را گویند، اگر معنی متفاوتی داشته باشند. در دو کلمه هم‌جنس گاه جز معنی هیچ‌گونه تفاوتی ندارند و گاه علاوه بر معنی، در یک مصوت یا صامت با هم متفاوت‌اند. در این بیت گفت و سفت جناس دارد. در این بیت کوه سفتن چون در معنای حقیقی به کار رفته است، نمی‌تواند کنایه باشد.

۴) کنایه

در لغت به معنی «پوشیده سخن گفتن» است و در اصطلاح ادبی، سخنی است که دارای دو معنی نزدیک (قریب) و دور (بعید) باشد و این دو معنی، باید به صورت لازم و ملزوم یکدیگر باشند؛ یعنی گوینده، سخن را به گونه‌ای بیان کند که ذهن خواننده یا شنونده به کمک معنی ظاهری و نزدیک، به معنی دور (معنی کنایه‌ای) آن متوجه شود. به عبارت دیگر: دریافت معنی است از طریق استدلال.

کله مثال ۳۶: «در خانه‌ی فلانی باز است»: کنایه از «مهمان‌نواز» بودن.

«آب در هاون کوبیدن»: کنایه از «کار بیهوده کردن».

نکته ۱۰: کنایه را «ارداف» نیز می‌نامند؛ زیرا موجب افزایش زیبایی و شیرینی نوشته‌های ادبی می‌شود.

کله مثال ۳۷: در کدام گزینه «کنایه» به کار نرفته است؟

(۱) «آن قوم هنوز برجای است.»

(۲) «بوسهل طاقت نیاورد و صفرا بجنباید.»

(۳) «از خُبشش در پوستین خلق افتاد.»

(۴) «درون خانه‌ی خود هر گدا، شهنشاهی است.»

پاسخ: گزینه «۴» در جای است (کنایه از زنده بودن) / در گزینه دو: صفرا بجنباید (کنایه از عصبانی شدن) / در گزینه سه: در پوستین خلق افتادن (کنایه از غیبت کردن) است.

کله مثال ۳۸: با توجه به عبارت «در آن نزدیکی کَشَفی بود که سر به جیب مراقبت فرو برد» «سر به جیب مراقبت فرو بردن» کنایه از چیست؟

(۱) خوابیدن (۲) اندیشیدن (۳) آرامیدن (۴) تشخیص

پاسخ: گزینه «۲» سر به جیب مراقبت فرو بردن: کنایه از «به فکر فرو رفتن و به حال خود اندیشیدن» است.

کله مثال ۳۹: در مصراع «تو خواهی آستین افشان و خواهی روی درهم‌کش» چه آرایه‌ی ادبی به کار رفته است؟

(۱) استعاره (۲) تشبیه (۳) کنایه (۴) تشخیص

پاسخ: گزینه «۳» روی درهم‌کشیدن: کنایه از ناراحت شدن / آستین افشاندن: کنایه از ترک کردن.

کله مثال ۴۰: در کدام بیت، شاعر کلام خود را به زیور «کنایه، مجاز و تضمین» آراسته است؟

(فراگیر دوم - ۹۹)

(۱) سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی

تو خود آفتاب خود باش و طلسم کار بشکن

(۲) گوش کن با لب خاموش سخن می‌گویم

پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست

(۳) می‌رسد از دل خونین سحر بانگ خروس

وز رخ آینه‌هام می‌سترد زنگ فسوس

(۴) آینه نگاهت پیوند صبح و ساحل

لبخند گاه‌گاهت صبح ستاره باران

پاسخ: گزینه «۱» در این بیت «سر آن ندارد» کنایه از قصد کمتری داشتن است. مصراع اول تضمینی از بیت سعدی است. سر، مجاز از فکر و اندیشه به علاقه، حال و محل است.



(فراگیر پنجم - ۹۹)

کج مثال ۴۱: مفهوم کنایه کدام عبارت، در مقابل آن، «غلط» آمده است؟

- (۲) چشم به دست و دهان دیگری بودن: عدم اراده
(۴) آب در غربال نمودن: خالص و پاک نمودن

- (۱) نان به نرخ روز خوردن: رنگ به رنگ گشتن
(۳) چند مرده حلاج بودن: میزان توانایی

پاسخ: گزینه «۴» کنایه دارای دو معنی دور و نزدیک است که معنی نزدیک آن مورد نظر نیست، اما گوینده جمله را چنان ترکیب می‌کند و به کار می‌برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل می‌شود. آب در غربال کردن کنایه از کار بیهوده کردن است.

(فراگیر اول (علوم بهداشت) - ۹۹)

کج مثال ۴۲: معنی کتابی «شوخ چشم» کدام است؟

(۴) بی حیا

(۳) تندخو

(۲) دقیق

(۱) زیبا چشم

پاسخ: گزینه «۴» شوخ چشم: بی حیا، گستاخ

(فراگیر دوم (علوم بهداشت) - ۹۹)

کج مثال ۴۳: مفهوم کنایه «گندمنمای جوفروش»، از کدام بیت دریافت می‌شود؟

- (۱) با نامرادی از همه کس زخم می‌خوریم ای وای اگر سپهر رود بر مراد ما
(۲) چون به طاعت نگه کنی گنه است عاشق خویش بین چه مرد ره است
(۳) طاعت خود ز چشم خلق بپوش زان مکن ییاد و در فزونی کوش
(۴) هوش به میخانه و رو در خدای وای بر این طاعت آلوده وای

پاسخ: گزینه «۴» گندمنمای جو فروش یعنی ریاکار، دورو.

- ۱- به دلیل بدشانسی از همه طرف شکست می‌خوریم، وای به روزی که بخت و اقبال سمت ما برگردد.
۲- اگر به کار خوبت مغرور شوی، گناه کردی زیرا عاشقی که فقط کار خودش را می‌بیند، مرد راه نیست.
۳- کارهای خوبت را از مردم پنهان کن تا به آن‌ها مغرور نشوی و بیشتر کار نیک کنی.
۴- در هنگام نماز تمام فکر و ذکرت در میخانه است، وای بر این نمازی که به گناه آلوده است.

صنایع لفظی

(۱) سجع: در لغت به معنی آواز کبوتر و در اصطلاح ادبی، آوردن کلمات هماهنگ در آخر جملات است.

انواع سجع

الف) سجع متوازی: کامل‌ترین و خوش‌آهنگ‌ترین نوع سجع است که کلمات، هم در وزن و هم در آخرین حروف اصلی (واج‌های پایانی) یکسان باشند.

کج مثال ۴۴: «خانه دوستان بروب اما در دشمنان مکوب.»

توضیح: (بروب و مکوب) سجع متوازی.

«هرچه زود بر آید، دیر نیاید» ← «آید و پاید»: سجع متوازی

عقل گفت: «من اسکندر آگاهم» اما عشق گفت: «من قلندر در گاهم» «آگاهم و در گاهم» سجع متوازی: «آ: دو واج محسوب می‌شود»
ب) سجع مطرف: آن است که کلمه‌ها، در آخرین حروف اصلی (واج‌های پایانی) یکی باشد اما در وزن متفاوت.

کج مثال ۴۵: «الهی بر تارک ما خاک خجالت نثار مکن و ما را به بلای خود گرفتار مکن»

توضیح: «نثار و گرفتار» ← سجع مطرف.

«آنکه بر دینار دسترس ندارد، در همه دنیا کس ندارد.» «کس و دسترس»: سجع مطرف.

ج) سجع متوازن: آن است که کلمات قرینه در وزن، متفق باشند اما در آخرین حروف اصلی، مختلف باشند.

کج مثال ۴۶: «فلان را اصلی است پاک و طینتی است صاف.»

توضیح: «صاف و پاک»: سجع متوازن.



مدرسان شریف

فصل چهارم

« واژگان »

		« الف »	
۱	آینه‌داری	آرایشگری، آینه نگه‌داشتن مقابل عروس	۳۴ آزرَم
۲	آغار	چیزهای خیس و نم کشیده	۳۵ انباز
۳	ادبار	بدبختی	۳۶ الزام شد
۴	أَمَّ الْكُتَاب	قرآن کریم	۳۷ آمیزگار
۵	اسبست	یونجه	۳۸ آقچه
۶	الغریب اعمی	غریب نابیناست	۳۹ آذار
۷	أَلْذَفْر	تند بوی، خوش بوی	۴۰ ایار
۸	انتم الفقراءُ الی الله و الله هو الغنی الحمید	شما به خداوند نیازمندید و خداوند از همه بی‌نیاز است.	۴۱ امروز
۹	انه بکل شیء علیهم	خدا به همه چیز آگاه است.	۴۲ آستین دراز
۱۰	انه علی کل شیء قدیر	خدا بر همه چیز تواناست.	۴۳ استلام
۱۱	ایمّا تولوا فتم وجه الله	به هر طرف که بایستیم رو به سوی خداوند ایستاده‌ایم.	۴۴ انام
۱۲	آزر	نام عموی ابراهیم	۴۵ اصدار
۱۳	ازدر	لایق، شایسته، سزاوار	۴۶ اضعاف
۱۴	احصان	خوبشنداری	۴۷ استطاعت
۱۵	اصطفاء	برگزیدن	۴۸ أعراف
۱۶	انذار	ترساندن	۴۹ أذلّ
۱۷	أحبّبا	دوستان	۵۰ ازدحام
۱۸	اعدا	دشمنان	۵۱ ارتفاع
۱۹	انبان	کیسه‌ای بزرگ از پوست دباغی شده	۵۲ التقا
۲۰	آساوره	جمع اسوار: آنکه در تیراندازی مهارت دارد.	۵۳ التقاط
۲۱	استقرا	جستجو، از جزء به کل پی بردن	۵۴ اطباب
۲۲	ادراک	دریافتن، رسیدن محصول	۵۵ ایجاز
۲۳	انقباض	گرفتگی، ناراحتی	۵۶ آبگینه
۲۴	انبساط	بازشدگی، خوشحالی	۵۷ استراق سمع
۲۵	اقطاع	قطعه‌ای از زمین خراج که به لشکریان می‌دادند.	۵۸ الحاح
۲۶	آماج	هدف، نشانه	۵۹ احتراز
۲۷	اصفیا	برگزیدگان	۶۰ استنّ
۲۸	آحاد	عامه‌ی مردم	۶۱ استنّ حنّانه
۲۹	آزم	انگور (ترکی)	۶۲ اگر بینی
۳۰	استاقیل	انگور (یونانی)	۶۳ آرش
۳۱	آب حیوان	آب زندگانی	۶۴ ایام مسترقه
۳۲	الفا	از بین بردن و لغو کردن	۶۵ ارزیر
۳۳	اطلال	جمع طلل به معنی آثار و نشانه‌ی برجسته از خانه‌های خراب	۶۶ آندودن
			۶۷ اسقف
			۶۸ آمیخته
			۶۹ آرایش
			۷۰ اهل
			شرم و حیا
			شریک
			محکوم و مجاب شد.
			همنشین، معاشر
			زر یا سیم مسکوک
			فروردین (از ماه‌های سریانی)
			خرداد (از ماه‌های سریانی)
			گلایی
			طمع‌کار، افزون طلب
			دست کشیدن و بوسیدن
			مخلوقات
			صدور حکم و یا ابلاغی
			مهمانان، جمع ضیف
			قدرت مالی
			جایی میان دوزخ و بهشت
			پست‌ترین
			شلوغی، جمعیت
			حاصل کشور از باج و خراج
			به‌هم رسیدن، به‌هم برخوردن
			برگفتن، برچیدن
			زیاده‌گویی
			مختصر و خلاصه‌گویی
			بلور، ظرف شیشه‌ای
			دزدیده گوش دادن
			پافشاری، اصرار
			دوری، خودداری
			ستون
			ستونی در مسجد مدینه که در فراق پیامبر (ص) ناله کرد.
			اگر صلاح بدانی
			واحد طول از آرنج تا سر انگشت
			پنج روز آخر آبان ماه
			قلع
			مالیدن
			درجه‌ای از درجات اثنین مسیحیت
			آمیخته
			آلودگی، ناپاکی
			شایسته، اصیل، دارای شایستگی



۷۱	اشراق	اشراقیون کسانی بودند که حقایق را از طریق «الهامات قلبی» ادراک می‌کردند.	۱۱۵	بسیج	آماده‌ساز، اراده کن
۷۲	انجذاب	کشیده شده به سوی چیزی	۱۱۶	به هم در	درهم، آمیخته
۷۳	ایجاب	واجب کردن	۱۱۷	بوم	جغد
۷۴	آخر سالار	مأمور محافظت از چهارپایان	۱۱۸	بد زندگانی	ظالمانه زندگی کردن
۷۵	احصا	شمارش	۱۱۹	بفور	فوری
۷۶	انباز	شریک	۱۲۰	بیگار	کار بی‌مزد
۷۷	اوباش	جمع ویش، چرک زیر ناخن مردم پست و ولگرد	۱۲۱	بجل کن	حلال کن
۷۸	ایزار	مقداری از دیوار خانه به صورت طاقچه که به آن تکیه دهند.	۱۲۲	بدره	کیسه
۷۹	اندر باینده	ادراک کننده، مدرک	۱۲۳	بازداشتن	از میان بردن، رفع کردن
۸۰	استمالت	دلجویی	۱۲۴	بو	امید، آرزو
۸۱	آجل	آینده	۱۲۵	بازدارند به نیکی بدی را	با نیکی بدی را دفع کنند.
۸۲	أخساء	خسیس‌ها	۱۲۶	بنگ بیهشی	داروی بیهوشی
۸۳	اقتناص	شکار کردن و کسب کردن	۱۲۷	بسته	مشروط، مینی‌بر
۸۴	ارغند	خشمناک	۱۲۸	بارنامه	اسباب تجمل و حشمت و بزرگی
۸۵	آفند	جنگ و دشمنی	۱۲۹	بَد	شهر، ناحیه
۸۶	آوند	معلق	۱۳۰	بی‌مر	بی‌شمار
۸۷	احیا	زنده کردن	۱۳۱	بدوی	ابتدایی
۸۸	اولی‌تر	سزاوارتر	۱۳۲	باج	مالیات
۸۹	ایدون	این‌چنین	۱۳۳	باشه	پرنده شکاری
۹۰	امل هبا	آرزوی بیهوده / امل: آرزو	۱۳۴	ببرگیر	لباس جنگی مخصوص رستم که از پوست ببر بود.
۹۱	اقطار	اطراف	۱۳۵	باره	اسب
۹۲	اهلیت	لیاقت، شایستگی	۱۳۶	به‌ایم	جمع بهیمنه: چهارپایان
۹۳	امثال	فرمانبرداری	۱۳۷	بکفت	شکافت
۹۴	اگر بر آید	ایهام دارد به دو معنی، الف: طلوع کند و بالا آید. ب: امکان داشته باشد.	۱۳۸	بیغاره	سرزنش، طعنه
۹۵	آثقا	پرهیزکاری	۱۳۹	بوقییس	نام کوهی در مکه
۹۶	التجا	پناهگاه	۱۴۰	بربط	نوعی ساز (بط: مرغابی)
۹۷	اقطاب	جمع قطب، مقامی در عرفان	۱۴۱	بنیان مرصوص	سد آهنین و محکم
۹۸	احصا	شمارش	۱۴۲	برد	پارچه کتانی
۹۹	انکال	توکل کردن	۱۴۳	برملا	آشکار
۱۰۰	اقطار	گوشه‌ها، اطراف، کشورها	۱۴۴	بثر	چاه
۱۰۱	انشاد	شعر خواندن	۱۴۵	بشورانی	تحریک کنی
۱۰۲	اشباح	سایه‌ها، کالبدها	۱۴۶	بیرون در آوردن	شوراندن، وادار به خروج کردن
۱۰۳	ایا	سرپیچی کردن	۱۴۷	بیرق	پرچم که نشان جمعیت است.
۱۰۴	ایرام	به ستوه آمدن	۱۴۸	بیدق	مهره سرباز شطرنج، پرچم که نشان جمعیت است.
۱۰۵	استمتاع	بهره گرفتن	۱۴۹	بط	مرغابی
۱۰۶	أسلاف	گذشتگان	۱۵۰	بوالملیح	چکاوک، پرنده‌ی کوچکی شبیه گنجشک
۱۰۷	ایذا	آزار رساندن	۱۵۱	باصره	بینایی
۱۰۸	اتقان	محکم و استوار	۱۵۲	بو	ایهام دارد به دو معنی الف: رایحه، ب: امید و آرزو
۱۰۹	اطلال	جمع طلل به معنی آثار و نشانه‌ی برجسته از خانه‌های خراب	۱۵۳	به جای تو	درباره‌ی تو
۱۱۰	استحاله	دگرگون شدن، حالی به حالی شدن	۱۵۴	بارنامه	فرمان، مایه تجمل و حشمت
۱۱۱	آب مهین	آب پست	۱۵۵	برکت	سخنی برای ردّ سائل گفته می‌شود.
۱۱۲	اندر رسیدن	تمیز دادن	۱۵۶	بیاض	سفید
۱۱۳	استیفاء	تمام گرفتن	۱۵۷	برات	حواله
		«ب»	۱۵۸	بخره	بخار
			۱۵۹	باد افره	مجازات
۱۱۴	بر خورد	بهره‌مند شود	۱۶۰	بر وجه گزاف	تخمینی، وزن نکرده



۱۶۱	بلقیس	ملکه‌ی سرزمین سبا	۲۰۴	تکاور	دونده، اسب تندرو
۱۶۲	بنات النعش	هفت ستاره‌ای که مظهر پراکندگی است.	۲۰۵	تحکم	زور گفتن، تعدی کردن
۱۶۳	بختور	خوشبخت	۲۰۶	تحویل	کوچ کردن
۱۶۴	بطحا	رودخانه و مسیل بزرگی که پُر از شن و سنگریزه باشد. (وادی مکه)	۲۰۷	تقریر	بیان کردن
۱۶۵	بگری	حمله کن	۲۰۸	تعذر	دشواری
۱۶۶	بینداخت	صرف کرد، خرج کرد، به دور ریخت	۲۰۹	تکلف	رنج بر خود نهادن، تجمل
۱۶۷	برگستوان	پوششی که جنگاوران هم خودشان می‌پوشیدند و هم روی اسب می‌افکندند.	۲۱۰	تغابن	ضرر کردن
۱۶۸	بدرود	خداحافظی	۲۱۱	تفقه	علم دین آموختن، فقیه و دانا شدن
۱۶۹	به لاطائل	بی‌فایده	۲۱۲	تعذر	دشواری
۱۷۰	بارو	دیوار، حصار، قلعه	۲۱۳	تمویه	امری را خلاف آنچه هست جلوه دادن، تلبیس و تزویر
۱۷۱	بیاع	فروشنده	۲۱۴	توابل	زرد چوبه و مثل آن
۱۷۲	بیگار	بیهوده	۲۱۵	تکاثر	به مال و ثروت فخر کردن
			۲۱۶	ته	تو
			۲۱۷	تلبیس	مکر و فریب
۱۷۳	پازن	بز کوهی	۲۱۸	تسامح	آسان‌گیری، مدارا کردن، تساهل
۱۷۴	پرسان شود	عبادت کند	۲۱۹	تفته	داغ
۱۷۵	پالوده	خالص	۲۲۰	تیه	بیابان
۱۷۶	پیروزه رنگ	کنایه از آسمان (آبی رنگ)	۲۲۱	تیپا	با نوک پا و سر پنجه زدن
۱۷۷	پای خاکی کردن	کنایه از راه افتادن برای بازگشت			«ث»
۱۷۸	پای پوش	کفش	۲۲۲	ثنا	ستایش
۱۷۹	پرویزی	پیروزی	۲۲۳	ثقه	اعتماد، معتمد
۱۸۰	پلاس	لباس کم ارزش	۲۲۴	ثنوی	دوگانه‌پرست، کسانی که به اصل خیر و شر معتقد بودند.
۱۸۱	پایمردی	کمک، دستیاری	۲۲۵	ثغور	جمع ثغر: مرزها
۱۸۲	پیر اسلام کهن	کنایه از امام امت	۲۲۶	ثری	خاک
۱۸۳	پشیز	خردترین سکه‌ی عهد ساسانیان، پول کوچک مسی کم‌بها	۲۲۷	ثمان و ثلاثین و اربعمائه	چهارصدوسی و هشت (۴۳۸)
			۲۲۸	ثعبان	مار بزرگ
					«ج»
۱۸۴	توختن	ادا کردن، پرداختن	۲۲۹	جامع بعلبک	مسجد آدینه شهر بعلبک
۱۸۵	تمکین	قدرت، توانایی	۲۳۰	جلادت	شجاعت
۱۸۶	تزویر	نیرنگ و حيله	۲۳۱	جمود	یخ بستن، افسردگی
۱۸۷	تذرو	قرقاول	۲۳۲	جهود	یهود
۱۸۸	تالی	پیرو	۲۳۳	جگر گوشگان	کنایه از قطره‌های آب، باران
۱۸۹	تفحص	جستجو	۲۳۴	جامه در خم گردون به نیل زدن	کنایه از سوگواری و ماتم داشتن
۱۹۰	تکفل کردن	کفالت کردن، متعهد شدن	۲۳۵	جلاب	گلاب
۱۹۱	توتیا	سرمه	۲۳۶	جحیم	دوزخ، جهنم
۱۹۲	تماثیل	جمع تمثال، تندیس‌ها	۲۳۷	جنیبت	بدک، اسب یدکی
۱۹۳	تنعم	ناز و نعمت، خوشگذرانی، تن‌آسانی	۲۳۸	جلادت	چیره دست، چابک
۱۹۴	تلاطم	به هم خوردن	۲۳۹	جوشن	سلاح جبه‌مانند که از حلقه‌ی آهن سازند و شبیه به زره است.
۱۹۵	تشویر	شرمساری، شرمزدگی	۲۴۰	جزیل	بسیار بزرگ
۱۹۶	ترعه	تنگه	۲۴۱	جیب	گریبان
۱۹۷	تثلیث	سه‌گانه‌پرستی. کسانی که به پدر، پسر و روح‌القدس معتقد بودند.	۲۴۲	جنان	جمع جنت، بهشت‌ها، فردوس‌ها
۱۹۸	تعصب	جانبداری	۲۴۳	جزیل	بسیار بزرگ
۱۹۹	تعرض	آسیب	۲۴۴	جرثومه	ریشه
۲۰۰	توقر	وقار، متانت			
۲۰۱	تنعم	در ناز و نعمت زیستن			
۲۰۲	تسلسل	ترتیب امور غیرمتناهی است به طریقی که مرتبه‌ی لاحق به‌دنبال مرتبه‌ی سابق آید. دور باطل			
۲۰۳	تذرو	قرقاول			



		« ج »		
گستاخ	خیره	۲۹۰	چهاردروازه	
			کنایه از گوش، چشم، بینی و دهان	
مسجدی در منا	خیف	۲۹۱	چمبری	
			خمیده	
دقت نکند.	خوض ننماید	۲۹۲	چراغ آگهان	
			پیامبر اکرم(ص)	
دشمن	خصم	۲۹۳	چراغ	
			پیامبر اکرم(ص)	
ارجمند، با اهمیت / خطر: ارزش و اهمیت	خطیر	۲۹۴	چار اژدها	
			کنایه از چهار مزاج (صفا، دم، سودا، بلغم)	
قلم	خامه	۲۹۵	چمیده	
			خرامیده، با ناز راه رفته، دنیده	
معترف	خستو	۲۹۶	چکامه	
			قصیده، شعر	
خانمان	خون و مون	۲۹۷	« ح »	
			حزم	۲۵۲
خلوت کرد	خالی بنشست	۲۹۸	حلم	۲۵۳
			دوراندیشی	
خیمه و ایوان	خر پشته	۲۹۹	حقه	۲۵۴
			از احرام بیرون آمدن	
ارزش و اهمیت	خطر	۳۰۰	حضر	۲۵۵
			صندوقچه	
خود پسندی	خیلاء	۳۰۱	حمران	۲۵۶
			ماندن در شهر و دیار، متضاد سفر	
عادت کنند	خو کردن	۳۰۲	حاضیه	۲۵۷
			ناامیدی	
بیم و امید	خوف و رجا	۳۰۳	حاشیه	۲۵۸
			نشیب، پستی	
حیله و مکر	خداع	۳۰۴	حلی	۲۵۹
			اطرافیان، ملازمان	
سستی و تشنج اعصاب	خدر	۳۰۵	حظوظ	۲۶۰
			زیور و زینت	
آگاه	خبیر	۳۰۶	حصه	۲۶۱
			بهرمندی‌ها، نصیب‌ها	
جامه، پوشش	خلعت	۳۰۷	حمایل	۲۶۲
			نصیب، بهره، بخش	
می فروش	خمار	۳۰۸	حسبت	۲۶۳
			آنچه به شانه و پهلو می‌آویزند، مانند شمشیر	
بدذاتی، بدجنسی	خبت	۳۰۹	حطام	۲۶۴
			امید مزد و پاداش	
« د »			کنایه از مال دنیا، ریزه کاه	
کوردل و ناآشنا به حقایق	دل مرده	۳۱۰	حسک	۲۶۵
			سیم خاردار	
تأثیر نمی‌کند	در نمی‌گیرد	۳۱۱	حصین	۲۶۶
			محکم و استوار	
در هم پیچید، کنار گذاشت، درنوردید	درنوشت	۳۱۲	حلیه	۲۶۷
			زیور، پیرایه	
مغز، فکر	دماغ	۳۱۳	حرت	۲۶۸
			شخم زدن، کشتکاری	
کنایه از غیبت و بدگویی کردن	در پوستین افتادن	۳۱۴	حمیم	۲۶۹
			آب گرم	
گذشته و آینده	دو عدم	۳۱۵	حلول	۲۷۰
			فرود آمدن	
خاندان	دوده	۳۱۶	حنا	۲۷۱
			ناله کننده	
اشاره به حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها»	دروازه شهر علوم	۳۱۷	حصبا	۲۷۲
			سنگریزه	
ناخالص، حیل‌گر	دغل	۳۱۸	حماید	۲۷۳
			اخلاق پسندیده	
سبب، انگیزه	داعیه	۳۱۹	حطیم	۲۷۴
			دیوار کعبه مابین رکن و زمزم و مقام	
ددان، درندگان	ددگان	۳۲۰	حور	۲۷۵
			زن سیاه چشم بهشتی	
قبر، تابوت	دخمه	۳۲۱	حقه	۲۷۶
			ظرف کوچکی که در آن جواهر می‌گذارند، قوطی	
کنایه از هلاک کردن	دمار در آوردن	۳۲۲	حقیقت گوهر	۲۷۷
			کنایه از طینت و فطرت پاک، اصل	
چهارپایان. جمع (دابه)	دواب	۳۲۳	« خ »	
			حبیث	۲۷۸
درخت بزرگ و پرشاخه	دوحه	۳۲۴	خد ماصفا	۲۷۹
			برگیر از روزگار آنچه را که پسندیده است.	
صندوقچه	دُرج	۳۲۵	خو نکند	۲۸۰
			عادت نکند	
آفریننده، خدا	دادار	۳۲۶	خامه	۲۸۱
			قلم	
قدرت	دستگاه	۳۲۷	خطیئت	۲۸۲
			گناه، خطا	
پول خرد	درمکی سیاه	۳۲۸	خدوه فغلو	۲۸۳
			گنه‌کار را بگیرد و به زنجیرش بکشید.	
لباس رو، روپوش	دثار	۳۲۹	خدنگ	۲۸۴
			درختی است بسیار سخت که از آن تیر و زین می‌سازند.	
سبب‌ها، علت‌ها	دواعی	۳۳۰	خربنده	۲۸۵
			کرایه دهنده‌ی مرکب‌سواری، مکاری	
ملحد، ماده‌گرا، کسی که وجود خدا را انکار کند.	دهری	۳۳۱	خلخل	۲۸۶
			شهری در ترکمنستان که مردم آن زیباروی هستند.	
شیطان فرومایه	دیو خس	۳۳۲	خزف	۲۸۷
			ظرف سفالین	
لباس رو	دثار	۳۳۳	خسته	۲۸۸
			مجروح	
دارم	دیرم	۳۳۴	خیار	۲۸۹
			برگزیده	
حریص، طمع‌کار	دیده تنگ	۳۳۵		
نماز صبح	دوگانه	۳۳۶		
خیاط	درزی	۳۳۷		



بزهار، بی دین، ملحد (غالباً به پیروان مانی می‌گفتند).	زَنَدِیق	۳۸۲	ساحل	دریابار	۳۳۸
هر چیز زنگ زده، مانند: آیینه و شمشیر	زَغَار	۳۸۳	خرمای کم‌په‌ها، خرمای خشک	دَقْل	۳۳۹
به سوی من	زِی مَن	۳۸۴	مدفون	دَفِین	۳۴۰
ریاکاری، تزویر	زَرَق	۳۸۵	اشاره به آیه «ان مع العسر یسراً»	دَرشْتی که در آن آسانی است	۳۴۱
سنگ سبز قیمتی	زَمَرَد	۳۸۶	لباس جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند.	دَرع	۳۴۲
درخشان	زَهْرَا	۳۸۷	مهریه، کابین	دَسْت پیمان	۳۴۳
پرنده‌ی شکاری و گوشت‌خوار از دسته بازها، موشگیر	زَعَن	۳۸۸	فورا، بی‌درنگ	دَرَسَاعَت	۳۴۴
لثامت، امساک، خشونت	زُفْتَن	۳۸۹	ریاکاری، تغییر عمل	دَعْل	۳۴۵
« س »			« ذ »		
بخور نمیر	سَد رَمَق	۳۹۰	خواری، پستی	ذَلَّت	۳۴۶
از فرمان خدا سرپیچی کرد	سَرِبْتَاغَت	۳۹۱	قله، نوک کوه	ذَرَوَه	۳۴۷
تخت، مسند	سَرِیر	۳۹۲	نخستین جنگی که در آن سپاه عرب بر لشکر ایران چیره شد.	ذِیقَار	۳۴۸
پرده و پوشش	سَتر	۳۹۳	نوک کوه، قله	ذُرَوَه	۳۴۹
ستاره نام ستاره‌ایست.	سَهیل	۳۹۴	پیرو، دنباله	ذُنَابَه	۳۵۰
بزرگ، استوار	سَترگ	۳۹۵	نکوهیده، زشت	ذَمِیمَه	۳۵۱
کنایه از راحت‌طلب، تنبل و سست	سَیَاهِ حُسَب	۳۹۶	اخلاقی نکوهیده‌اش (بدی‌های اخلاقی)	ذَمَایِم اخلاقی	۳۵۲
نیزه	سَنَان	۳۹۷	« ر »		
سنگ‌سای، چاقو تیزکن	سَنَگ فِسان	۳۹۸	فریبکار	رِیمَن	۳۵۳
ساده لوح	سَسْت رِیش	۳۹۹	قانع	رَوَدَه تَنَگ	۳۵۴
افسانه	سَمَر	۴۰۰	امید	رَجَا	۳۵۵
راستی و درستی	سَدَاد	۴۰۱	خودستایی	رَجَز	۳۵۶
کنایه از سی‌دو دندان	سِی و دَو آسیا	۴۰۲	مهره‌ای از شطرنج به شکل برج و قلعه	رَخ	۳۵۷
خوشی	سَلَوَت	۴۰۳	بندگی، عبودیت	رَقِیْبَت	۳۵۸
به بیگاری گرفتن	سَخْرَه گِرَفْتَن	۴۰۴	برتری	رَجحَان	۳۵۹
پرچم	سَنَجَق	۴۰۵	نامه	رَفْعَه	۳۶۰
سیستانی	سَگزی	۴۰۶	گسترده‌ی، پارچه‌ی دیبای نازک	رَفْرَف	۳۶۱
کنایه از به‌حال خود اندیشیدن	سَر بَه جِیب مَرَاقِبَت فَرَو بَرَدَن	۴۰۷	نام مهره شطرنج	رَخ شَطْرَنج	۳۶۲
مجاز از قدرتمند، قوی	سَر	۴۰۸	شیر خواری	رَضَاع	۳۶۳
رقص	سَمَاع	۴۰۹	فراخی و آسایش	رَخَا	۳۶۴
ستاره‌ی ریز در دب اکبر	سَهَا	۴۱۰	بخشی از شهرستان اهواز	رَا مَهْرَمَز	۳۶۵
مکر و ریا	سَالُوس	۴۱۱	کنایه از عصبانی شدن	رَوی دَر کَشِیدَن	۳۶۶
روشنی	سَنَا	۴۱۲	نادانی، خود آرائی	رَعُونَه	۳۶۷
منزل موقت (دنیا)	سَرَای سَپِنج	۴۱۳	ردیف	رَسْتَه	۳۶۸
راندن چهارپایان	سَوَق	۴۱۴	نادان، خوش قد و قامت	رَعْنَا	۳۶۹
داد و ستد، هوا و هوس	سَوَدَا	۴۱۵	رسول اکرم (ص) که مایه‌ی رحمت برای جهانیان است	رَحْمَة لِّلْعَالَمِین	۳۷۰
سوراخ کردن مروارید	سَفْتَن	۴۱۶	حضرت جبرئیل	رُوح القُدس	۳۷۱
فرودی، پستی	سِفَل	۴۱۷	همانگ، همگام	رَسَائِل	۳۷۲
پرده و پوشش	سَتر	۴۱۸	« ز »		
ریا، خود را به دیگران در نیکی شناساندن	سَمَعَت	۴۱۹	گناه، لغزش، خطا	زَلَّت	۳۷۳
شادی	سُور	۴۲۰	مواظب باش (شبه جمله است.)	زَنهَار	۳۷۴
جعبه، سبد	سَقَط	۴۲۱	زنگ فلزات	زَنگَار	۳۷۵
آتش گداخته	سَعِیر	۴۲۲	قهر کردن	زَبَان باز گِرَفْتَن	۳۷۶
فرومایه	سَقَط	۴۲۳	خودپرستی را کنار بگذار	زَخُود بَگَدَر	۳۷۷
پرنده‌ی حشره خوار که برای کشاورزی مفید است.	سَار	۴۲۴	زمین	زَمی	۳۷۸
سخن بلند پایه گفتن	سَخَن بَر کَشِیدَن	۴۲۵	نابود شد، از بین رفت.	زَا یَل شد	۳۷۹
			ریاکاری	زَرَق	۳۸۰
			زایی	زَاوَلی	۳۸۱

معارف اسلامی



مدرسان شریف

فصل اول

«انسان و ایمان»

خودشناسی

از مسائل مهم مربوط به انسان، شناخت خود «انسان» است. بنابراین انسان باید قبل از پرداختن به محیط پیرامون و مشاهده‌ی ظواهر طبیعت، سعی در شناخت خود بنماید. انسان؛ تنها با شناخت خود، قادر خواهد بود که خواهش‌ها و امیال درونی خود را تحت کنترل قرار دهد و در راه کمال قدم بردارد. اما اگر غفلت بورزد و استعداد‌های خود را شکوفا نسازد و فقط نیازهای مادی و نفسانی خود را برآورد، دچار ضرر و زیان شده، سرانجام از مرتبه‌ی انسانیت به حیوانیت تنزل می‌یابد. روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، اخلاق، پزشکی، زیست‌شناسی و بیوشیمی ... هر کدام از دیدگاه خاص خود به موضوع «انسان» توجه دارند. منظور از شناخت انسان آن است که او دارای استعدادها و نیروهایی برای فهم خود و جهان و در نهایت «رسیدن به مرحله‌ی کمال انسانی» است. این استعداد مخصوص که برای «فهم و درک هستی» در وجود انسان قرار داده شد، استفاده از فعل و انفعالات عقل یعنی «تفکر» می‌باشد. انسان به وسیله‌ی این استعداد و قدرت تفکر، می‌تواند امکانات و قابلیت‌هایی که برای رشد و تکامل او آفریده شده را بشناسد، لذا بهتر می‌تواند سرمایه‌های وجودی خود؛ یعنی «سایر استعداد‌های ویژه و مخصوص انسان» را به کمال برساند.

دلایل ضرورت خودشناسی عبارتند از:

- ۱- خودشناسی، مقدمه‌ای است برای رسیدن به کمال انسانی؛
- ۲- خودشناسی، مقدم بر جهان‌شناسی می‌باشد؛
- ۳- خودشناسی، مقدمه‌ای برای خداشناسی می‌باشد.
- ۴- خودشناسی، سبب حل بسیاری از مشکلات انسان می‌شود.

۱- مقدمه‌ی کمال انسانی

اگر انسان خود را بشناسد، از سرمایه‌های وجودی خویش بهتر می‌تواند بهره ببرد. زیرا نقطه‌ی آغاز برای رسیدن به کمال، شناخت سرمایه‌های وجودی انسان است. انسان به وسیله‌ی قدرت «تفکر» می‌تواند به حدود انسانیت و حقیقت وجودی و همچنین؛ نیازهای زندگی خود و راه‌های دستیابی به این حدود و حقیقت‌ها و نیازهای انسانی پی ببرد.

۲- پیش‌درآمد (پیش‌نیاز) جهان‌شناسی

شناخت جهان، پس از تعامل انسان با جهان خارج بدست می‌آید. از نخستین لحظاتی که انسان به صورت یک نطفه، حیات خود را آغاز می‌کند با جهان خارج از خود به تعامل می‌پردازد. بدین صورت؛ تغذیه می‌کند - اکسیژن می‌گیرد - فضا اشغال می‌کند و در مقابل؛ لحظات عمر خود را به عنوان بهایی گزاف برای این تعامل پرداخت می‌کند. انسان پس از شناخت استعدادها و توانمندی‌های خود، در می‌یابد که کالای مورد تعامل در این جهان تنها کالای مادی نیست بلکه باید از این امور، برای تعامل بزرگ‌تر به عنوان وسیله استفاده نماید. بهره‌مندی از امکانات مادی را می‌توان به عنوان پرداخت دنیا به صورت برگ چک به انسان تصور نمود و این انسان است که باید پس از دریافت این برگ چک، مراحل را ببیماید و به مراکز مراجع کند تا بتواند دریافت واقعی و نقدی داشته باشد.

۳- مقدمه‌ی خداشناسی

خودشناسی یا انسان‌شناسی، مقدمه‌ی خداشناسی است؛ انسان‌ها به حکم فطرت، به سوی خداوند گرایش دارند. خودشناسی، مقدمه‌ی محبت و معرفت به خداوندست. انسان، موجودی وابسته و «ممکن‌الوجود» است که اگر خداوند که «واجب‌الوجود» است اراده کند ممکن‌الوجود، هست می‌شود و بار دیگر نیز؛ اگر خداوند اراده کند، «ممکن‌الوجود» نیست می‌شود «پس انسان با خودشناسی، به وجود خداوند پی می‌برد و همچنین؛ انسان در می‌یابد که خود، موجودی وابسته ممکن‌الوجود است پس برای هستی نیازمند «واجب‌الوجود» یعنی «خداوند» است. به این ترتیب، هنگامی که انسان به خودشناسی می‌پردازد وابستگی خود را به خداوند درمی‌یابد.

همچنین، انسان در تفکر خود می‌تواند به ساختار پیچیده‌ی خود بیندیشد و به این ترتیب، به خالق عالم و حکیم که در نهایت نظم ساختار وجودی انسان را آفریده است، آگاه گردد.



امیرالمؤمنین علی علیه السلام در باب اهمیت این موضوع در نهج البلاغه می فرماید:

«خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده، در کجاست و به کجا می رود.»

این روایت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام ناظر بر این حقیقت است که انسان به دنیا نیامده است که بماند بلکه به دنیا آمده است تا خود را آماده و تجهیز کند و توشه و زاد را بردارد و برود. بنابراین شاخص ارزش گذاری بر انسان، درک و فهم او از حقیقت هستی است و اینکه جایگاه او در نظام پیچیده اما حکیمانه آفرینش کجاست.

(فراگیر اول - خرداد ۹۴)

کجه مثال ۱: این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام، با کدام عبارت هم معنی است؟

«خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده، در کجاست و به کجا می رود.»

۱) خدای متعال شناخت خیر و نیکی و گرایش به آن و ساخت بدی و بیزاری از آن را در ما قرار داده است.

۲) هرکس در خود می نگرد یا به تماشای جهان می نشیند، خدا را می یابد و محبتش را حس می کند.

۳) ارزش هرکس به درک و فهم وی از حقیقت هستی و جایگاه خود در نظام آفرینش بستگی دارد.

۴) خداوند ما را صاحب اراده و اختیار آفرید و مسئول سرنوشت خویش قرار داد.

پاسخ: گزینه «۳» این حدیث از امیرالمؤمنین علی علیه السلام ناظر به این حقیقت است که انسان به دنیا نیامده است که بماند بلکه به دنیا آمده است که خودش را تجهیز کند و توشه و زاد راه را بردارد و برود. بنابراین، شاخص ارزش گذاری بر انسان، درک و فهم او از حقیقت هستی است و اینکه جایگاه او در نظام آفرینش کجاست.

۴- حلال مشکلات انسان

یکی از دلایل اساسی شکل گیری بحران های روحی و فکری و اخلاقی انسان، عدم «شناخت» انسان می باشد.

موارد زیر می توانند به حل مشکلات انسان کمک نمایند:

۱- انسان «حقیقت» واقعی خود را دریابد؛

۲- انسان، «هدف» از خلقت خود را بداند.

۳- انسان، «رابطه ی» خود با خدا را بشناسد

۴- انسان، «موقعیت» خود در نظام هستی را درک کند،

۵- تأثیر زندگی دنیوی را بر آخرت خود درک کند؛

۶- به اخلاق نیکو دست یابد؛

۷- با دیگران رفتار و ارتباطی مناسب پیدا کند؛

۸- برای نقش ثروت در کیفیت زندگی، سهم و حدود مشخصی را تعیین کند؛

۹- تأثیر و نقش دردها و شادی ها را در زندگی بداند.

از جمله مکاتب ساخته و پرداخته ی دست بشر که به دلیل عدم شناخت انسان بوجود آمد عبارت است از:

۱- مکتب مادیگرایی ← ماتریالیسم

۲- مکتب آزادیخواهی ← لیبرالیسم

۳- مکتب نژادپرستی ← نازیسم

۴- مکاتب گوناگون تبعیض نژادی

۵- مکتب سرمایه داری ← کاپیتالیسم

۶- مکتب اصالت وجود «نفی خداوند» یا نفی «علت تامه» ← اگزیستانسیالیسم الحادی

حقیقت انسان: در ارتباط با حقیقت وجودی انسان دو دیدگاه کلی وجود دارد که عبارتند از: - دیدگاه مادی - دیدگاه الهی

۱- **دیدگاه مادی گرایانه:** در این دیدگاه، با استفاده ی محض از (حس و تجربه)؛ هستی انسان را در غلبه ی قوانین و پدیده های حاکم بر جهان ماده می دانند و شناخت انسان را تنها در محدوده ی جهان مادی مجاز می دانند. براساس این تحلیل، انسان پس از مرگ و از میان رفتن جسم، نابود شده و به نیستی می پیوندد.

۲- **دیدگاه الهیون:** شامل یک دیدگاه کلی و یک دیدگاه خالص قرآنی می باشد:

دیدگاه کلی: انسان «فراتر» از جسم مادی، از «روح» نیز برخوردار است. یعنی خداوند در هدایت و تعالیم خود فقط «روح» آدمی را خطاب قرار می دهد.

جسم، فقط بعنوان یک ابزار و وسیله برای روح است به همین دلیل؛ پس از نابودی جسم، روح از بین نمی رود و حقیقت انسان را، همان «روح» او می دانند.

دیدگاه قرآنی: قرآن کریم در آیاتی به دو ساحتی و یا دو بعدی و یا دو ارزشی بودن وجود انسان اشاره دارد. یعنی قرآن کریم، علاوه بر «روح» برای جسم

انسان نیز ارزش قائل است و «روح» را، گرچه حقیقت وجودی انسان می داند اما جسم را نیز، با این حقیقت توأم و همراه می داند زیرا؛ در خلقت مجدد نیز

برای پاداش یا مجازات، هر دو را توأمأ مورد خطاب قرار می دهد. که البته منظور از «خود» در آیات و روایات، بُعد روحانی انسان است که ثابت است یعنی

تجزیه و تحلیل و تغییر نمی پذیرد و فرسوده و مستهلک نمی شود.

کجه مثال ۲: با توجه به آیات قرآن کریم و روایات اسلامی که عامل اصلی گناه را «خود انسان» معرفی می کند؛ منظور از «خود» کدام است؟

(فراگیر چهارم - نوبت صبح و عصر ۹۶)

۱) روحانی است که همراه با تغییر و تحول است.

۲) جسمانی است که مصون از استهلاک می باشد.

۳) روحانی است که مصون از استهلاک می باشد.

۴) جسمانی است که همراه با تغییر و تحول است.

پاسخ: گزینه «۳» منظور از «خود» بُعد روحانی انسان است که ثابت است، یعنی تجزیه و تحلیل و تغییر نمی پذیرد و فرسوده و مستهلک نمی شود.



دلایل برتری روح بر جسم: الف) دلایل قرآنی (ب) دلایل فلسفی

این مطلب را خداوند در قرآن کریم به روشنی بیان می‌فرماید:

« ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ »

بعد جسمانی + بعد روحانی = انسان

« سپس خداوند جسم انسان را موزون ساخت و از روح خود در وی دمید.»

- «سواء» از ریشه‌ی «سَوَّى» و کلمه‌ی «تسویه» نیز از مشتقات آن است. «تسویه» را می‌توان به دو طریق مورد بررسی قرار داد:

الف) معنای لغوی: در لغت عرب، برای شخصی که از نظر «صورت» در حد اعتدال قرار داشته باشد از کلمه‌ی «سَوَّى» و مشتقات آن استفاده می‌شود.

ب) معنا و مفهوم قرآنی: دو تعریف مترادف در کتاب برای مفهوم قرآنی کلمه‌ی «سَوَّى» ذکر شد که عبارت است از:

- خلقت اعضای بدن به صورت اعتدال و دور از افراط و تفریط؛

- تکمیل خلقت جسمانی و آفرینش ظاهری انسان.

قسمت دوم آیه، پس از قائل شدن اصالت (اصالت بخشیدن) برای جسم و بعد مادی انسان؛ به بعد روحانی که همان حقیقت انسان است می‌پردازد و با بیان

این نکته که؛ پس از تکمیل خلقت جسمانی، خداوند از روح خود در آن می‌دمد، در حقیقت؛ بعد حقیقی انسان را متذکر می‌شود.

نکته: نویسندگی محترم کتاب، این نظریه را بیان می‌فرماید که قسمت دوم آیه، اشاره به اضافه‌ی تشریفی دارد.

اضافه‌ی تشریفی: یعنی مطلبی را به صرف شرافت و مقام، به موضوعی نسبت بدهند نه اینکه آن مطلب، درباره‌ی آن موضوع حقیقی باشد.

مانند: مکانی که در مکه توسط حضرت ابراهیم (ع) و به فرمان خداوند به نام «کعبه» بنا شد لذا؛ به دلیل شرافت و منزلت برتر، به آن خانه‌ی خدا می‌گویند و دمیده شدن روح خدا در انسان نیز اضافه‌ی تشریفی می‌باشد زیرا بیان این نکته از جانب خداوند به دلیل شرافت و منزلت انسان به سایر مخلوقات می‌باشد.

همچنین؛ در قرآن کریم برای تأکید بر این مطلب که حقیقت انسان همان روحی است که با بدن مادی همراه می‌باشد، از کلمه‌ی «تَوَفَّى» در آیات مختلف استفاده شده است.

- «تَوَفَّى» در آیات قرآن کریم به معنای اخذ و گرفتن می‌باشد.

- انسان در هنگام مرگ، روحش گرفته می‌شود و بدنش باقی می‌ماند و این، بیانگر حقیقتی است که در بالا ذکر شد یعنی؛ حقیقت انسان همان روح اوست.

فلاسفه، وجود «من» را که حقیقت انسان را شکل می‌دهد بسیط و غیرقابل تقسیم می‌دانند.

بسیط = بدون اجزا ← غیرقابل تقسیم ← مثل روح
مركب = دارای اجزا ← قابل تقسیم ← مثل جسم

روح و روان «ویژه‌ی انسان» حقیقتی است که انسان را از سایر مخلوقات متمایز می‌گرداند. و خود این حقیقت انسانی یعنی؛ روح دارای دو بعد می‌باشد:

۱- بعد ادراکی ۲- بعد گرایشی

ابعاد روح انسان

روح انسان، که دارای حقیقتی غیرمادی و جدا از جسم انسان است از دو بعد اصلی «ادراکی» و «گرایشی» تشکیل می‌شود.

۱- بعد ادراکی. ۲- بعد گرایشی

۱- بعد ادراکی: بعد ادراکی انسان که از توانائی شناخت برخوردار است از دو حوزه و عرصه‌ی نظری و عملی می‌باشد:

- شناخت نظری ← متعلق شناخت، حقیقت وجودی اشیاء؛ آن گونه که هستند یا خواهند بود.

- شناخت عملی ← متعلق شناخت، عمل انسان؛ از جهت «خوبی‌ها و بدی‌ها» یا «بایدها و نبایدها»؛ یعنی، علم به تکالیف و وظایف انسان.

نکته ۲: تقسیم‌بندی شناخت به «نظری» و «عملی» به لحاظ متعلق شناخت است؛ یعنی، آن چیزهایی که مورد شناخت قرار می‌گیرد نه در اصل

قوه و استعداد شناخت بعنوان ابزارهای شناخت.

شناخت نظری دارای دو نوع می‌باشد: ۱- علم حصولی ۲- علم حضوری

علم حصولی: همه شناخت‌های انسانی که از طریق حواس پنج‌گانه‌ی خارجی و با تجزیه و تحلیل عقلی برای انسان، حاصل می‌گردد. در علم حصولی؛ اشیاء و امور خارجی به واسطه‌ی تصاویر و مفاهیم ذهنی، مورد شناخت انسان قرار می‌گیرد نه حقیقت و خود اشیاء و امور، به طور مثال؛ در علم حصولی انسان نسبت به درخت، تصویر درخت در ذهن انسان ایجاد می‌شود نه خود درخت خارجی.

علم حضوری: علمی که در آن، حقیقت و ذات اشیاء بدون واسطه‌ی تصاویر و مفاهیم ذهنی، بطور مستقیم مورد شناخت انسان قرار می‌گیرد؛ مثل، علم انسان به احساسات و عواطف شخصی خود و ... در علم حضوری، اگر «خداوند» و امور مرتبط با خداوند، متعلق شناخت انسان قرار گیرد به آن «شهود عرفانی» می‌گویند.



- کج مثال ۳: اگر متعلق شناخت علم حضوری؛ خدا و امور مرتبط به آن باشد، آن را چه می‌گویند؟
 (۱) حکمت عملی (۲) دریافت درونی (۳) حکمت نظری (۴) شهود عرفانی (فراگیر چهارم - نوبت صبح و عصر ۹۶)
- پاسخ: گزینه «۴» اگر متعلق علم حضوری، خداوند و امور مرتبط به خداوند، مانند صفات و افعال و غیره باشد به آن شهود عرفانی گفته می‌شود.

- کج مثال ۴: هرگاه متعلق علم حضوری، خدا و امور مرتبط به خدا باشد، به آن چه گفته می‌شود؟
 (۱) ادراک نظری (۲) فضیلت اخلاقی (۳) شهود عرفانی (۴) ادراک عملی (فراگیر پنجم - ۹۷)
- پاسخ: گزینه «۳» هرگاه متعلق علم حضوری، خداوند و امور مرتبط به او، همچون صفات، افعال و غیره باشد به آن شهود عرفانی گفته می‌شود.

شهود عرفانی: یعنی انسان آگاه و عارف بدون واسطه و بطور مستقیم به وجود خداوند پی می‌برد، چنانکه پیامبران، امامان و اولیای دین، تنها با دیدن اشیاء، خداوند را مشاهده می‌کردند و این مشاهده‌ی آنان از عمق و ژرفای معرفت آنها بوده است.

۲- بعد گرایشی: تمایلاتی هستند که هر یک از افراد انسانی به طور فطری و بی‌نیاز از دلیل و برهان از آنها بهره‌مند می‌شوند و انسان، آنها را به طور روشن و بدیهی احساس می‌نماید. البته این تمایلات ذاتی و فطری به واسطه‌ی عوامل بیرونی نظیر: القائات محیط و جامعه، تربیت و ... قابلیت شدت و ضعف دارند؛ مثل، میل به دانش و پرستش خدا.

گرایش‌های انسانی به دو صورت تقسیم می‌شوند: ۱- گرایش‌های حیوانی ۲- گرایش‌های انسانی.

۱- گرایش‌های حیوانی: آن دسته از تمایلاتی هستند که بین حیوان و انسان، مشترک است. مثل؛ تمایل به حفظ و دفاع از خود، میل به جنس مخالف و ... نام دیگر گرایش‌های حیوانی «غریزه» می‌باشد.

۲- گرایش‌های انسانی: آن دسته از تمایلاتی هستند که به انسان اختصاص دارد؛ مثل؛ میل و محبت به خداوند.

گرایش به زیبایی‌ها

گرایش به نیکی‌ها و زیبایی‌ها ودیعه‌ای الهی است که انسان، نیکی‌ها و بدی‌ها و زیبایی‌ها و زشتی‌ها را درک می‌کند و در خود گرایشی به سوی نیکی‌ها و زیبایی‌ها احساس می‌کند.

گرایش به خدا و دین‌ورزی

گرایش به خداوند، در عین حال که برای انسان فطری می‌باشد ممکن است به علت عوامل بیرونی، مورد غفلت یا خطا قرار گیرد، اما در صورت رفع موانع و با هوشیاری، قابل تجلی و رشد و کمال است. از این رو وظایف پیامبران، بیدار کردن و برانگیختن فطرت‌ها و گرایش‌های انسانی و الهی می‌باشد.

دیدگاه متفکران مغرب زمین: پژوهش‌های تاریخ نشان می‌دهد که انسانها از گذشته‌ی دور، با امر «پرستش» و نیایش مأنوس بوده‌اند.

دین‌پژوه معاصر «نینیان اسمارت» در کتاب «تجربه دینی» بشر چنین گفته است: «در سراسر تاریخ و در ورای نگاه‌های تاریک کهن‌ترین فرهنگ‌های نژاد بشری، «دین» مشخصه‌ی اصلی و فراگیر حیات بشری است. برای فهم تاریخ و حیات بشری، فهمیدن دین ضروری است.» این سخن «اسمارت» نشان می‌دهد که انسان‌ها از همان ابتدای خلقت، به صورت فطری به خداوند و امور ماوراء طبیعت اعتقاد و گرایش داشته‌اند.

انسان و بحران‌های فرارو

زندگی انسان معاصر از جهات گوناگون با انسان‌های گذشته تفاوت دارد. پیشرفت علم و فناوری، اگرچه رفاه و آسایش ظاهری برای انسان فراهم نموده است، اما مشکلات و بحران جدیدی نظیر؛ بحران‌های معرفتی، اخلاقی، روانی و معنوی و الحادگرایی را فراروی انسان قرار داده است.

بحران معرفتی: برخی افراد، تنها ابزار شناخت را حس و تجربه می‌دانند و عالم را با پدیده‌های زمان‌مند و مکان‌مند برابر می‌دانند و «امور غیر مادی که با ابزار حسی قابل شناخت نیستند.» را انکار می‌کنند و روش مکانیکی و علمی را به تمام حوزه‌های شناخت دخالت می‌دهند. این روش، بر محدودیت شناخت در حوزه‌ی تجربه حسی و تعمیم‌های برگرفته از آن تأکید می‌کند. لازمه‌ی این روش آن است که امور غیر مادی از دایره‌ی شناخت انسانی بیرون بمانند و نتیجه‌ی چنین نگاهی به ابزار شناخت، مادی‌گرایی است. گروهی دیگر، مانند برخی عقل‌گرایان، ابزار شناخت را به ابزار «عقل» منحصر کرده‌اند و گروهی دیگر مانند برخی عارفان، ابزار شناخت را به ابزار «شهود عرفانی» محدود ساخته‌اند و از دو ابزار دیگر غفلت ورزیده‌اند.

اگر به درستی تفکر کنیم، در می‌یابیم که ابزار حسی و تجربی تنها ابزار شناخت نیست، بلکه قوه‌ی عقلانی و شهود عرفانی نیز از جمله‌ی راههای شناخت هستند. انسان با کمک قوه‌ی عقلانی می‌تواند از امور حسی به امور نامحسوس راه یابد و با کمک «شهود عرفانی»، بدون واسطه، امور غیرحسی را مشاهده نماید. لذا، محدود کردن ابزار شناخت به حس، عقل و یا شهود عرفانی، ناشی از عدم شناخت واقعی انسان است.

اگر شخصی، بعد روحی وجود خویش را بپذیرد، دلیلی برای انکار عالم غیر مادی در خود نمی‌بیند. با یک ابزار شناخت مانند حس و تجربه، نمی‌توان همه‌ی قلمرو شناخت را جستجو نمود. نتیجه‌ی تجربه‌گرایی؛ علم‌گرایی است که دانشمندان علوم تجربی به آن روی آورده‌اند و می‌کوشند که با علم، تمام واقعیت‌ها را تفسیر مادی کنند. البته ریشه اصلی و مشترک غرایز انسان را می‌توان خوددوستی یا حب نفس دانست.

زبان انگلیسی



مدرسان شریف

فصل اول

«اسم، ضمیر و فعل»

اسم

اسم کلمه‌ای است که برای نامیدن یک شخص، یک جاندار یا یک مفهوم خاص به کار می‌رود. مثلاً کتاب و علی در زبان فارسی و book و Ali در زبان انگلیسی. اسم‌ها می‌توانند قابل شمارش یا غیرقابل شمارش باشند. اسم قابل شمارش اسمی است که می‌توان آن را شمرد؛ مانند book، چون می‌توانیم بگوییم one book یا دو کتاب. واژه‌هایی مثل table, boy, cat و ... همگی در این دسته قرار دارند، چون همه آنها را می‌توان شمرد. ولی اسم غیرقابل شمارش اسمی است که نمی‌توان آن را شمرد؛ مانند information چون نمی‌توانیم بگوییم one information یا دو اطلاعات. معمولاً قانون خاصی برای یادگیری اینکه کدام اسم‌ها قابل شمارش و کدام یک غیرقابل شمارش هستند وجود ندارد و تکنیک بالا نیز همیشه جوابگو نیست و بهترین راه این است که آن‌ها را حفظ کنیم. از این‌رو در قسمت زیر فهرستی از اسامی غیرقابل شمارش تهیه شده است که می‌تواند به شما کمک شایانی کند. لازم به حفظ کردن این اسم‌ها نیست! فقط عنوان‌های کلی را حفظ کنید. مثلاً فراموش نکنید که مایعات و غذاها همه غیرقابل شمارش هستند.

- **Fluids** (مایعات) : blood, water, oil, coffee, tea, gasoline....
- **Foods** (غذا) : rice, sugar, fruit, milk, bread, butter, cheese
- **Raw materials** (مواد خام) : wood, paper, glass, iron, silver, wool
- **Gases** (گازها) : oxygen, nitrogen, air, pollution, steam....
- **General** (عمومی) : furniture, mail, money, traffic....
- **Academic subjects** (رشته‌های دانشگاهی) : chemistry, mathematics, physics, psychology, linguistics....
- **Languages** (زبان‌ها) : English, Chinese, Japanese, Spanish
- **Abstract things** (مفاهیم انتزاعی) : education, health, beauty, intelligence, knowledge, sleep, hope, music, time....

نکته آزمون: یکی از ویژگی‌های اسم قابل شمارش این است که می‌توانیم قبل از آنها از a/an یا از یک عدد استفاده کنیم و یا آن‌ها را به صورت جمع به کار ببریم.

مثلاً:
a chair ⇒ chairs ⇒ two chairs

a boy ⇒ boys ⇒ four boys

ولی اسم‌های غیرقابل شمارش این‌طور نیستند؛ یعنی قبل از آنها نمی‌توانیم از a/an یا عدد استفاده کنیم. همچنین نمی‌توانیم آن‌ها را به صورت جمع به کار ببریم. مثل:

information ⇒ ~~one information~~ ⇒ informations

gold ⇒ ~~golds~~ ⇒ two-golds

گفتیم می‌توان به اسم قابل شمارش S جمع اضافه کرد، اما این قاعده شامل همه اسم‌ها نمی‌شود؛ برخی از اسم‌ها مثل mathematics (ریاضی)، physics (فیزیک)، linguistics (زبان‌شناسی)، statistics (علم آمار)، economics (اقتصاد) و مواردی از این قبیل با اینکه آخر آنها s دارد، این s متعلق به خود کلمه است و علامت جمع نیست. مثال:

Statistics is a branch of mathematics.

آمار شاخه‌ای از ریاضیات است.

To me, physics is a fascinating subject.

از نظر من، فیزیک رشته جالبی است.

اسم‌هایی هم وجود دارند که همیشه جمع هستند و همیشه هم با فعل جمع به کار می‌روند. مثال:

glasses	عینک	jeans	شلوار جین	stairs	پله‌ها
trousers	شلوار	belongings	متعلقات، وسایل	people	مردم
earnings	عایدات	goods	کالا	scissors	قیچی
Pants	شلوار	police	پلیس	clothes	لباس

چند پلیس طی شورش مصدوم شدند.
حداقل ۴۰ نفر کشته شدند.

Several police were injured during the rioting.
At least 40 people were killed.

نکته آخر اینکه اسم می‌تواند فاعل یا مفعول باشد؛ مثلاً در جمله "David bought two books"، David فاعل است و book مفعول. اسم می‌تواند از چند کلمه هم تشکیل شده باشد که در این صورت به آن عبارت اسمی می‌گویند؛ مثل the source of the money که از چند اسم تشکیل شده که باز هم می‌تواند فاعل یا مفعول باشد.

Example 1: The people attending the MBA conference in Tehran are not

- 1) mathematic's professors
- 2) mathematics professor
- 3) mathematics professors
- 4) mathematic professors

پاسخ: گزینه «۳» افرادی که در کنفرانس MBA در تهران شرکت می‌کنند، پروفیسورهای ریاضیات نیستند.

توضیح گرامری: علم ریاضی را mathematics می‌گویند نه mathematic و چون people جمع است، professor هم باید جمع باشد. به مثال زیر توجه کنید:

The boy is a teacher. ⇒ The boys are teachers.



دقیقاً مثل زبان فارسی، ضمیر کلمه‌ای است که جانشین اسم می‌شود تا از تکرار آن جلوگیری کند. مثال زیر و ترجمه‌اش را ببینید:

The boy is 25 years old. The boy is married
آن پسر ۲۵ سال سن دارد. آن پسر متأهل است.

توضیح: خب! واژه *the boy* یا آن پسر در اینجا دو بار به کار رفته و چه در فارسی و چه انگلیسی خیلی متداول نیست؛ پس بهتر است در جایگاه دوم آن را با ضمیر مناسب جایگزین کنیم. یعنی داریم:

The boy is 25 years old. He is married.
آن پسر ۲۵ سال سن دارد. او متأهل است.

تقسیم‌بندی ضمایر: ضمایر دقیقاً مثل زبان فارسی به انواع زیر تقسیم می‌شوند. حتماً این ضمایر را همراه با جایگاهشان حفظ کنید که اگر از آن‌ها سؤالی آمد، به راحتی بتوانید جواب بدهید.

۱- ضمیر فاعلی: این ضمایر همانطور که از اسم آنها پیداست، به جای فاعل می‌نشینند و دقیقاً مثل «من، تو، او، ما و...» فارسی به کار می‌روند. لیست کامل آن‌ها در جدول زیر آمده است.

	مفرد	جمع
اول شخص	I	we
دوم شخص	you	you
سوم شخص	he / she / it	they

به مثال‌های زیر توجه کنید:

We live in Tehran.

ما در تهران زندگی می‌کنیم.

My wife and I are related.

همسرم از خویشاوندان من است.

۲- ضمایر مفعولی: این ضمایر یا به جای مفعول می‌آیند و یا این‌که بعد از حرف اضافه به کار می‌روند و مثل ضمایر فاعلی به صورت «من، تو، او، ما و...» ترجمه می‌شوند، ولی فرق آنها در این است که این ضمایر به جای مفعول می‌آیند. لیست کامل این ضمایر در جدول زیر آمده است:

	مفرد	جمع
اول شخص	me	us
دوم شخص	you	you
سوم شخص	him / her / it	them

He loves me.

او من را دوست دارد.

We buried him.

ما او را دفن کردیم.

Between you and me (not I), he is smoking.

بین خودمان باشد، او سیگار می کشد.

Learning English is easy for us.

یادگیری انگلیسی برای ما آسان است.

Example 2: Moby Dick is a mythical account of evil and revenge as shown by Captain Ahab's pursuit of the whale that had wounded earlier in life.

1) he

2) his

3) him

4) to him

پاسخ: گزینه «۳» «موبی دیک»، داستانی در مورد شرارت و انتقام است که در قالب ماجرای تعقیب یک نهنگ که وی را قبلاً زخمی نموده توسط ناخدا ایهب بیان گردیده است.

توضیح گرامری: wound به معنی زخمی کردن، فعل است و چون جای خالی بعد از فعل قرار گرفته است، می توانیم بگوییم جای خالی باید حتماً با مفعول پر شود. پس به ضمیر مفعولی نیاز دارد که فقط *him* است که ضمیر مفعولی است. به عنوان یک قانون کلی یادتان باشد که معمولاً ضمائر فاعلی قبل از فعل می آیند ولی ضمائر مفعولی بعد از فعل.

Example 3: A: Did you see Amir and Ali at the party?

B: Yes, but I didn't speak to

1) themselves

2) theirs

3) them

4) they

پاسخ: گزینه «۳» آیا امیر و علی را در مهمانی دیدی؟ بله اما با آنها صحبت نکردم.

توضیح گرامری: به دنبال حرف اضافه از ضمیر مفعولی استفاده می کنیم.

۳- ضمائر ملکی: ضمائر ملکی نشان دهنده مالکیت هستند و معمولاً بعد از فعل to be می آیند و به صورت «مال من، مال تو و ...» ترجمه می شوند. مثلاً اگر بخواهیم بگوییم «کتاب مال من است»، می گوییم «the book is mine» یا اگر بخواهیم بگوییم «مال تو»، باید بگوییم «yours» و ... لیست این ضمائر به همراه چند مثال در جدول زیر آمده است:

	مفرد	جمع
اول شخص	mine	ours
دوم شخص	yours	yours
سوم شخص	his / hers	theirs

The purse is hers.

این کیف، مال او است.

I couldn't work in Mary's room. Hers is even smaller than yours or mine.

نمی توانستم در اتاق مری کار کنم. اتاق او از اتاق تو و من هم کوچک تر است.

Whose book is this? This book is mine.

این کتاب مال چه کسی است؟ این کتاب مال من است.

۴- ضمائر انعکاسی: این ضمائر نشان دهنده بازتاب دوباره فاعل یا مفعول هستند و به صورت «خودم، خودت، خودش و ...» ترجمه می شوند و دقیقاً مثل «خودم، خودت و ...» در زبان فارسی استفاده می شوند. مثلاً اگر بخواهیم بگوییم «من خودم» می گوییم «I myself». لیست کامل این ضمائر در جدول بعد به همراه چند مثال آمده است تا کاملاً با آنها آشنا شوید.

	مفرد	جمع
اول شخص	myself	ourselves
دوم شخص	yourself	yourselves
سوم شخص	himself / herself / itself	themselves

You yourself answered the telephone.

تو خودت به تلفن جواب دادی.

You answered the telephone yourself.

خود شما مقصر هستید.

You yourselves are the guilty ones.

او خودش از بچه مراقبت می کند.

He himself takes care of the baby.



Example 4: "Did Mary water the flowers? "No, I watered them

- 1) herself 2) myself 3) itself 4) themselves

پاسخ: گزینه «۲» آیا مری گل‌ها را آب داد؟ نه، خودم آنها را آب دادم.

توضیح: اگر مرجع فاعل و مفعول جمله یک نفر باشد از ضمیر انعکاسی متناسب با فاعل جمله استفاده می‌کنیم.

Example 5: Some people have difficulty in making understood.

- 1) yourself 2) themselves 3) ourselves 4) oneself

پاسخ: گزینه «۲» برخی از مردم در فهماندن نظر خود به دیگران مشکل دارند.

توضیح: هرگاه مرجع فاعل و مفعول جمله یکی باشد از ضمیر انعکاسی متناسب با فاعل جمله استفاده می‌شود. از آنجا که فاعل جمله *some people* (بعضی از مردم) بیانگر سوم شخص جمع می‌باشد لذا از ضمیر انعکاسی متناسب با آن استفاده می‌نماییم.

۵- ضمائر دوطرفه: این ضمائر شامل *each other* و *one another* می‌شوند که معنی هر دو ضمیر می‌شود «همدیگر». دقیقاً مثل زبان فارسی، این دو ضمیر معمولاً به‌عنوان فاعل استفاده نمی‌شوند.

They amused each other by telling stories.

آنها با داستان سر همدیگر را گرم کردند.

Many witnesses contradicted one another.

شاهدها با هم مغایرت داشتند.

۶- ضمائر ظاهری: ضمائر ظاهری شامل *it* و *there* می‌شوند. این دو ضمیر جالب هستند و از آن‌ها در آزمون هم سؤال آمده است. این ضمائر هیچ نقشی را در جمله ایفا نمی‌کنند! یعنی درست است که جای فاعل می‌آیند ولی فاعل ظاهری هستند نه فاعل واقعی. از *it* برای بیان زمان، فاصله و آب‌وهوا استفاده می‌شود. مثل:

(زمان) It's eleven o'clock.

ساعت ۱۱ است.

(فاصله) It's two miles to the town.

دو مایل به شهر مانده است.

(وضع هوا) It is raining.

هوا بارانی است.

از *there* قبل از فعل *to be* استفاده می‌شود و با هم به‌صورت «وجود دارد، هست» ترجمه می‌شوند. هم‌چنین می‌تواند قبل از افعال *appear*, *seem* و... استفاده شود. مثال:

There are two ways to do it.

دو راه برای انجام دادن آن وجود دارد.

There seems to be two reasons for her success.

به نظر می‌رسد دو دلیل برای موفقیت او وجود داشته است.

نکته آزمون: معمولاً در سؤالاتی که از این بخش می‌آید، طراحان سؤال به‌جای *there* از *it* استفاده می‌کنند که کاملاً غلط است. به

مثال‌های زیر توجه کنید:

Correct: There's a lot of crime now in the city center.

Incorrect: It's a lot of crime now in the city center.

در حال حاضر جرائم بسیاری در مرکز شهر وجود دارد.

Correct: There isn't much room inside his car.

Incorrect: It isn't much room inside his car.

جای زیادی در ماشین او وجود ندارد.

Example 6: I don't like this town. nothing to do here. It's a boring place.

- 1) There is 2) It is 3) This is 4) There are

پاسخ: گزینه «۱» من این شهر را دوست ندارم. چیزی برای انجام دادن در آن وجود ندارد و یک مکان کسل کننده است.

توضیح: هرگاه بخواهیم بر وجود چیزی یا شخصی تأکید نماییم از واژه *there* به همراه مشتقات *to be* بر حسب مفرد یا جمع بودن فاعل جمله که بعد از این عبارت واقع می‌شود استفاده می‌نماییم.

۷- ضمائر اشاره: این ضمائر شامل *these* و *this* و *those* و *that* می‌شوند. دوتای اول برای اشاره به نزدیک به‌کار می‌روند و هر دو ضمیر به معنی «این» هستند. از *this* قبل از اسم مفرد و از *these* قبل از اسم جمع استفاده می‌کنیم؛ مثال: *this teacher* (این معلم) و *these teachers* (این معلم‌ها). از دوتای دومی برای اشاره به دور استفاده می‌کنیم، به همین دلیل است که آن‌ها را به‌صورت «آن» ترجمه می‌کنیم. از *that* قبل از اسم مفرد و از *those* قبل از اسم جمع استفاده می‌کنیم. مثال: *that teacher* (آن معلم) و *those teachers* (آن معلم‌ها).



نکته آزمون: آخرین مبحث در مورد ضمیرها که خیلی هم مهم است و بسیار تست خیز هم هست، این است که طراحان سؤال اسم و ضمیر را با هم استفاده می‌کنند، که این درست نیست و فقط باید از یکی از آنها استفاده شود. مثلاً می‌گویند *the man he arrived* (آن مرد او رسید). در این حالت یا *he* یا *the man* حذف بشود؛ چون کاربرد آنها با هم نادرست است. خیلی ساده به نظر می‌آید؛ ولی خیلی مبحث مهمی است. برای این که بهتر متوجه شوید به مثال زیر دقت کنید:

Incorrect : *My teacher he said that, "listen to the news on the radio in order to practice listening comprehension".*

Correct : *My teacher said that "listen to the news on the radio in order to practice listening comprehension".*
معلم من گفت برای تمرین درک شنیداری به اخبار رادیو گوش کنید.

Example 7: I was very shocked to see how much my grandmother she had aged since that last time we visited.

1 2 3 4

پاسخ: گزینه «۳» زمانی که متوجه شدم مادربزرگم چقدر از آخرین باری که ما همدیگر را دیده‌ایم، پیرتر شده است، شوکه شدم.

توضیح گرامری: چون *my grandmother* و *she* به یک نفر برمی‌گردد، نباید هر دو به عنوان فاعل استفاده شود. پس گزینه (۳) یعنی *she* باید حذف شود.

Example 8: The plants that they belong to the family of Ferns are quite varied in their size and structure.

1 2 3 4

پاسخ: گزینه «۱» گیاهانی که به خانواده سرخس تعلق دارند، بنا به اندازه و ساختار با هم تفاوت دارند.

توضیح گرامری: *the plants* و *they* به یک چیز برمی‌گردد. پس *they* باید حذف شود.

فعل

فعل کلمه‌ای است که عملی را در زمان گذشته، حال یا آینده نشان می‌دهد. معمولاً برعکس زبان فارسی که فعل در آخر جمله می‌آید، در انگلیسی فعل بعد از فاعل یا فعل کمکی می‌آید. مثال:

The man died. / He has arrived. / she killed the rat.

تقسیم‌بندی فعل‌ها: فعل‌ها را در زبان انگلیسی به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌کنند. در اینجا به چند نوع فعل که در ادامه با آنها سروکار داریم، می‌پردازیم:

۱- **فعل ربطی:** این فعل‌ها شامل *be, appear, become, look, remain, seem, taste, feel, smell* و *sound* می‌شوند.

۲- **فعل متعدی و لازم:** هر فعلی می‌تواند یا متعدی یا لازم باشد. فعل متعدی فعلی است که باید بعد از آن مفعول بیاید ولی فعل لازم به هیچ وجه به مفعول نیاز ندارد. بسیاری از افعالی که در فارسی متعدی هستند در انگلیسی هم متعدی هستند یا برعکس، بسیاری از فعل‌هایی که در فارسی لازم هستند در انگلیسی هم لازم هستند. مثلاً کشتن (*kill*)، خوردن (*eat*)، آوردن (*bring*)، دیدن (*see*) و... در هر دو زبان متعدی هستند و افعالی مثل آمدن (*come*)، رسیدن (*arrive*)، رفتن (*go*) و... در هر دو زبان لازم هستند.

۳- **فعل دو مفعولی:** این فعل‌ها همانطور که از اسم آنها پیداست، به دو مفعول نیاز دارند که یکی از مفعول‌ها مستقیم و دیگری غیرمستقیم است. تفکیک این دو مفعول بسیار ساده است. دقت کنید که همیشه مفعولی که موجود زنده است، مفعول غیرمستقیم است. مثال:

My wife sent me a flower همسر من گل فرستاد.

توضیح: مثلاً در این مثال، *me* که موجود زنده است، مفعول غیرمستقیم است ولی *a flower* مفعول مستقیم است. فعل‌هایی که دو مفعولی هستند تعدادشان زیاد نیست. در اینجا به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

Send, bring, cook, buy, make, give, lend, sell, tell, post etc.

1. *We gave them a Christmas card.* ما به آنها کارت کریسمس دادیم.

2. *He bought his mother some flowers.* او برای مادرش گل خرید.

توضیح: در این دو مثال، *them* و *his mother* هر دو مفعول غیرمستقیم هستند، چون موجود زنده می‌باشند و *a Christmas card* و *some flowers* هم هر دو مفعول مستقیم هستند. این فعل‌ها یک نکته دیگر هم دارند. اگر دقت کنید می‌بینید که در سه مثال بالا، اول مفعول غیرمستقیم و بعد مفعول مستقیم را آوردیم. می‌توانیم جای مفعول مستقیم و غیرمستقیم را عوض کنیم ولی اگر این کار را انجام دهیم، قبل از مفعول غیرمستقیم باید حرف اضافه *for* یا *to* بیاید. یعنی سه تا مثال بالا به این صورت می‌شوند:

My wife sent a flower to me // We gave a Christmas card to them // He bought some flowers for his mother.